

ادب عربي، سال ۱۲، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۹



10.22059/jalit.2019.229287.611675

Print ISSN: 2382-9850//Online ISSN: 2676-7627

<http://jalit.ut.ac.ir>

Book Review: Reviewing the Book *Taj* by Jahez

Vahid Sabzianpoor*

Professor, Department of Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah

Vajihe Soroush

PhD Candidate in Arabic Language and Literature, Razi University, Kermanshah

Received: March 10, 2017; Accepted: November 9, 2019

Abstract

Jahez is one of the Arab writers who in his works paid special attention to Iranians, Iranian customs, and the Sassanid kings in such a way that it can be easily understood that Iranian culture is respectable and sometimes superior to Arabic culture in his opinion. Jahez clearly admits that the Arabs learned the religion and politics from the Iranians. To him the extent and standard of the correctness is determined by the kings, which is why he says at the beginning of many of his arguments, “It is the morality of the kings that...” or “it is not permissible for the kings that...” or “It is right of the kings that...” In this article, his views regarding Iranians and Sassanid kings including their customs, codes of clothing, table manners, and parties are discussed. At the beginning of each chapter of his book Jahez first gives a general explanation about the topic that is going to be discussed and then mentions the views of Iranians and Sassanid kings on that subject and then goes to the Arab caliphs who in fact imitate the rituals and customs of the Sassanid kings. This style of writing clearly shows the influence of Iranian culture on Arabic culture, especially in matters belonging to Iranian tradition, such as the celebration of Mehregan and Nowruz, the ritual of veiling, and court ceremonies, which have no history in the Islamic Caliphate. And many of the unknown customs of the Sassanid government can be recognized from the common rituals and customs in the Abbasid caliphate, and thus *Taj* fills in the gaps of the Pahlavi texts that have disappeared.

Keywords: Taj, Jahez, Sassanid kings, Iranian customs, Sassanid, Wisdom.

*. Corresponding author: wsabzianpoor@yahoo.com

کتاب‌شناخت:

نگاهی دوباره به کتاب تاج جاحظ

وحید سبزیان پور*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، کرمانشاه

وجیهه سروش

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه رازی، کرمانشاه

(از ص ۱۶۷ تا ص ۱۸۴)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۸/۱۸

چکیده

جاحظ از جمله نویسندگان عرب است که در آثار خود توجه ویژه‌ای به ایرانیان، آیین و رسوم ایرانی، پادشاهان ساسانی و سخنان حکیمانۀ آن‌ها داشته است، به گونه‌ای که به سهولت می‌توان دریافت که فرهنگ ایرانی از نظر او قابل احترام و گاه برتر از فرهنگ عربی است. جاحظ به وضوح اعتراف می‌کند که عرب‌ها آیین کشورداری و سیاست را از ایرانیان آموختند. میزان و معیار درستی و صحت هر موضوع را خواست و ارادۀ شاهان می‌داند و به همین سبب در ابتدای بسیاری از موضوعات خود می‌گوید: از اخلاق شاهان این است که... بر شاهان جایز نیست که... از حقوق شاهان این است که... در این نوشتار به دیدگاه‌های مختلف وی درباره ایرانیان و پادشاهان ساسانی، آداب و رسوم، آداب پوشاک، خوراک، مجالس خوش‌گذرانی، حکمت‌ها و... پرداخته شده است. چنانکه وی در آغاز هر باب از کتابش که به موضوعی خاص اشاره دارد، ابتدا به توضیحی کلی درباره آن می‌پردازد و سپس به ذکر دیدگاه‌های ایرانیان و پادشاهان ساسانی در آن موضوع خاص می‌پردازد و آنگاه به میان خلفای عرب می‌آید و دیدگاه‌های آنان را که در واقع تکرار همان آیین و آداب و رسوم شاهان ساسانی است بیان می‌کند. این شیوۀ نگارش به وضوح تأثیرپذیری فرهنگ عربی از فرهنگ ایرانی را نشان می‌دهد به‌ویژه در اموری که از سنت‌های ایرانی است از جمله جشن مهرگان و نوروز و نیز آیین پرده‌داری و تشریفات دربار که در خلافت اسلامی پیشینه‌ای نداشته است. می‌توان گفت که گسترۀ نفوذ فرهنگ و آداب و رسوم ایرانی در میان خلفای عرب به حدی بوده است که جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی آن‌ها شده و با فرهنگشان عجین شده است و می‌توان بسیاری از آداب و رسوم ناشناخته دولت ساسانی را از آیین و رسوم رایج در خلافت عباسی شناخت و این کتاب جای خالی متون پهلوی را که غالباً از میان رفته‌اند پر می‌کند.

واژه‌های کلیدی: کتاب تاج، جاحظ، پادشاهان ساسانی، آداب و رسوم ایرانی، حکمت.

۱. مقدمه

از میان آثار منتشرشده در حوزه اندیشه سیاسی یا به عبارت دقیق‌تر، سیاست‌نامه نویسی، کتاب *التاج فی اخلاق الملوک*، منسوب به ادیب و عالم معتزلی عمرو بن بحر مشهور به جاحظ^۱ (متوفی ۲۵۵ق) از جمله کهن‌ترین آثاری است که محققان دیرزمانی است با آن به واسطه چاپ محققانه احمد زکی پاشا (قاهره، ۱۹۱۴) آشنایی دارند. از جمله اقدامات عباسیان تقلید از سازمان‌های ساسانیان در اداره کشور بود که به این منظور به ترجمه میراث ساسانیان در زمینه‌های مختلف و مخصوصاً کتاب‌هایی در باب سیاست ملک‌داری و سیره پادشاهان ساسانی روی آوردند.

درباره صحت انتساب کتاب *تاج* به جاحظ دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. یک دیدگاه چنین است که بر اساس تحقیقاتی که درباره نویسنده این کتاب صورت گرفته است، محققان آن را به نویسنده‌ای به نام ثعلبی نسبت داده‌اند. مجتبی مینوی با توجه به نسخه‌ای خطی با عنوان «آداب الملوک و ذوی الالباب»، این کتاب را عملاً مبتنی بر کتاب *التاج* می‌داند. رحمتی، نویسنده مقاله «جاحظ و کتاب التاج منسوب به او»، در پایان نتیجه می‌گیرد که جای تردیدی در این نیست که کتاب *التاج* اثری از جاحظ نبوده و باید آن را همان کتاب *اخلاق الملوک* تألیف عالم و ادیب احتمالاً ایرانی محمد بن حارث ثعلبی / ثعلبی دانست (رحمتی، ۱۳۸۶: ۴۰۳). دانش‌پژوه نیز در اشاره به این مطلب می‌نویسد: «آداب الملوک ابن الطیب سرخسی، کشته در ۲۸۶ ق، که از روی آداب الملوک بزرگمهر و در ۴۰ باب ساخته است، و کتاب التاج منسوب به جاحظ (۱۶۰-۲۵۵) که به گواهی همان سرخسی (ص ۴۸، ۹۳، ۱۲۶، ۱۲۹) محمد بن حارث ثعلبی یا ثعلبی آن را برای فتح بن خاقان در ۲۴۷ ق، آن هم بی‌گمان از روی نوشته‌های پهلوی، ساخته است» (دانش‌پژوه، ۱۳۶۷: ۱۴۰). نوبخت در مقدمه کتابش با دلایلی ثابت کرده است که این کتاب از تألیفات جاحظ است - از جمله می‌توان به شیوه نگارش جاحظ اشاره کرد - و چنین گفته است که کتاب *تاج* خود نشان می‌دهد که مؤلف آن کیست و طرز بیان، به خودی خود فریاد می‌زند که من تألیف جاحظ هستم (نوبخت، ۱۳۸۶: ۳۲). نوچهر پزشک معتقد است که *تاج‌نامه‌ها*، آثار متعددی بوده‌اند و به نویسندگان متفاوتی نسبت داده شده‌اند اما نظری قطعی درباره *تاج‌نامه‌ها*، شمار و موضوع آن‌ها ابراز نشده است. وی در تحقیقش به این نتیجه می‌رسد که: «آنچه در آن تردید نمی‌توان کرد، آن است که کتاب نام برده وجود داشته و مشتمل بر اطلاعاتی در احوال و آثار باقیمانده از شاهان ساسانی بوده است» (پزشک، ۱۳۶۷: ۲۴۱). از میان آثار موسوم به *التاج* که

تاکنون باقی مانده، دو کتاب بسیار اهمیت یافتند: نخست ترجمه ابن مقفع از یک تاج‌نامه ساسانی که سخت مورد توجه ادیبان عصر اسلامی قرار گرفت (ن.ک: تفضلی، ۱۳۷۶: ۲۵۰) و دیگر کتابی از جاحظ که سرانجام با نام *التاج فی اخلاق الملوک* پذیرفته شده و به چاپ هم رسیده است. به رغم تردیدهایی که در انتساب این کتاب به جاحظ کرده‌اند (نک: کرسیتن سن، ۷۲، که با نقل تردید رشر، آن را نمی‌پذیرد)، اکنون مسلم شده که این انتساب درست است. به اعتقاد آذرنوش، ابن مقفع از منابع جاحظ در نگارش این کتاب بوده و دست کم الهام‌بخش او در نام‌گذاری آن به شمار می‌رفته است؛ از گوناگونی موضوع‌های کتاب به خوبی برمی‌آید که جاحظ نه تنها *التاج* ترجمه ابن مقفع را می‌شناخته و از آن تأثیر پذیرفته است، بلکه آثار دیگری از نوشته‌های ایرانی دوره ساسانی را در دست داشته و از آن‌ها استفاده کرده که تنها مأخذ حمزه اصفهانی نیز بوده است (ن.ک: روزن، ۱۳۸۲: ۳۲) و نیز این نظر که افزون بر سه کتاب *تاج‌نامه* یا *التاج* (ن.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی: تاج‌نامه)، تاج‌نامه دیگری نیز وجود داشته که مأخذ یگانه جاحظ در نوشتن این کتاب بوده است، باید مورد تردید قرار گیرد (پزشک، ۱۳۶۷: ۲۴۱).

۲. پیشینه تحقیق

آنچه تاکنون درباره کتاب *تاج* آمده است بیشتر مباحثی حول محور نویسنده اصلی کتاب و صحت انتساب آن است که از جمله آن می‌توان به مقاله «تاج‌نامه» نوشته منوچهر پزشکی اشاره کرد که در *دائرة المعارف بزرگ اسلامی* به چاپ رسیده است و حاوی مطالبی درباره صحت انساب این کتاب به جاحظ است که در مقدمه مقاله به آن اشاره شده است. همچنین مقاله دیگری با عنوان «جاحظ و کتاب التاج منسوب به او» به قلم محمد کاظم رحمتی در مجله آینه میراث به همین موضوع اشاره دارد. علی بهرامیان نیز در مقاله‌ای با عنوان «جاحظ - التاج فی اخلاق الملوک» به ذکر مباحثی در مورد نویسنده اصلی کتاب *تاج* پرداخته است اما تاکنون پژوهشی به شکل مستقل به بحث درباره محتوای کتاب و دیدگاه نویسنده آن درباره ایرانیان و آداب و رسوم آنان و... نپرداخته است. ما در ادامه به سؤالات زیر پاسخ خواهیم گفت.

۳. سؤالات پژوهش

۱. آداب و رسوم و جشن‌ها و مراسم ایرانیان باستان چگونه بوده است؟
۲. پادشاهان ساسانی چگونه با مردم برخورد می‌کردند و چه آداب و تشریفات داشتند؟

۳. دیدگاه جاحظ درباره پادشاهان ساسانی چگونه است؟

۴. نگاهی به ساختار کتاب التاج فی اخلاق الملوک

مباحث کتاب *اخلاق الملوک* را همان‌گونه که محمدی اشاره کرده به سه بخش می‌توان تقسیم کرد: قوانینی که بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد و با عبارت‌هایی چون «من حق الملک کذا و کذا»، «لیس من اخلاق الملک»، «من قوانین الملک»، «یجب للملوک» و یا «من اخلاق الملوک» بیان شده است. بخش دوم شواهدی از دوره ساسانی و شیوه اجرای این قواعد در آن دوره است که با بیان داستان‌هایی از آن عصر بیان شده است. بخش سوم، نمونه‌هایی از عصر اسلامی است که در آن با بیان حکایاتی از عصر اسلامی همان مطالب ذکر شده در داستان‌های عصر ساسانی را بیان می‌دارد. این تقسیم‌بندی نشان می‌دهد که دو بخش اول کتاب با هم مرتبط بوده و این احتمال را می‌توان پذیرفت که این دو بخش برگرفته از یک متن ساسانی باشد (محمدی، ۱۳۳۸: ۲۹-۶۷).

ما در این نوشتار به دنبال دستیابی به دیدگاه‌های جاحظ درباره آداب و رسوم ایرانیان و آیین‌های شاهی ساسانی و بازتاب ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاقی و رفتاری ایرانیان در کشورداری و زندگی و فرهنگ عرب‌ها هستیم. دیدگاه‌های وی به عنوان یک نویسنده عرب درباره آداب و رسوم ایرانیان و تأثیراتی که بر زندگی عرب‌ها گذاشته است می‌تواند درخور توجه باشد؛ زیرا او ابتدا به ذکر آداب و رسوم پادشاهان ساسانی می‌پردازد و آنگاه به میان خلفای عرب می‌آید و تأثیراتی را که از آنان پذیرفته‌اند، بیان می‌کند. این تأثیرات که با توجه به ساختار کتاب بسیار عمیق هستند، به جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی خلفای عرب مبدل گشته و با فرهنگشان عجین شده است.

۵. برتری ایرانیان در آداب و رسوم بر سایر ملت‌ها

جاحظ صراحتاً به سابقه و برتری آداب و رسوم و حکومت‌داری ایرانیان در همه زمینه‌ها بر عرب‌ها و سایر ملت‌ها اعتراف کرده است و آن‌ها را تحسین نموده و به این حقیقت اشاره می‌کند که تمام آنچه از قوانین مملکت‌داری و تدابیر کشوری و آداب پادشاهی و سیاست مدن و ملت پروری و لزوم حفظ منافع آن‌ها و صیانت حدود هر یک آموخته‌ایم، سراسر از ایرانیان فراگرفته‌ایم: «لنبداً بملوک العجم، إذ كانوا هم الأول في ذلك، وعنهم أخذنا قوانین الملک والمملکة، وترتيب الخاصة والعامة، وسياسة الرعية، وإلزام كل طبقة حظها، والاقتصار علی

جدیلتها...» (جاحظ، ۱۹۱۴: ۲۱). در ادامه به بیان نمونه‌هایی از آیین‌های مختلف ایرانیان که جاحظ به آن اشاره کرده است، می‌پردازیم.

۵-۱. جشن مهرگان و جشن نوروز

از جمله آیین‌های پادشاهان ایرانی که جاحظ در کتاب *تاج مفصلاً* به بیان رسوم آن پرداخته، عید نوروز و جشن مهرگان است. مهرگان جشن آغاز سرما است، چنان‌که نوروز پیش‌درآمد گرما است. او جشن نوروز را برتر از دیگر جشن‌ها برمی‌شمرد. در *تاریخ تمدن ایران ساسانی* آمده است که «ایرانیان این روز را یادگار غلبه فریدون بر ضحاک می‌دانسته‌اند و می‌گفتند در این روز فرشتگان به یاری فریدون آمده‌اند» (نفیسی، ۱۳۳۱: ۷۵). از جمله امتیازات نوروز بر جشن مهرگان این است که آغاز سال نو و گرفتن مالیات است و فرمانداران کشور به سراسر قلمرو حکومت روانه می‌شوند و سیم و زر جدید را سکه می‌زنند و مشغول پاک‌سازی آتشکده‌ها می‌شوند و آب‌ها از منابع و چشمه‌ها به رودها سرازیر می‌شود و نزدیکان در کنار هم گرد می‌آیند و... این‌ها همه برتری‌های نوروز بر مهرگان است.^۲ در این عید، هر کس بنا بر جایگاه و میزان دارایی‌اش هدایایی به پادشاه عرضه می‌کرد؛ جاحظ از آن هدایا چنین یاد می‌کند: «آیین ایرانیان بر این بود که در این جشن‌ها به پادشاه هدیه دهند و مردم شهر از خواص دودمان‌های ایرانی گرفته تا گروه‌های همگانی، هر یک هدیه‌ای تهیه می‌کردند، چنان‌که اگر مرد از طبقه اشراف و رجال کشور بود، گران‌بهاترین ارمغان خود را به دربار پادشاه تقدیم می‌کرد، هدایایی چون: مشک، لباس، زیورآلات، اسب، سیم و زر و... به پادشاه تقدیم می‌شد. همچنین در این روز شاعران، ابیات خود را هدیه می‌کردند» (جاحظ، ۱۹۱۴: ۲۱).

از دیگر آیین‌های پادشاهان ساسانی این بود که دیوانی با عنوان «دیوان ویژگان» برپا ساخته بودند تا به وسیله آن پاسخگوی این هدایا و ارمغان‌ها باشند و اگر روزی شخص هدیه‌کننده به گرفتاری دچار شود، به مقدار دوبرابر هدیه آن شخص به پادشاه، زیان او جبران می‌شد. رسم چنین بود که به همه ارمغان‌ها، پاداش داده می‌شد تا جایی که اگر شخصی هدیه‌ای به پادشاه ارزانی می‌داشت و در هنگام گرفتاری از او دستگیری نمی‌شد، بر او واجب بود که به دیوان دربار بیاید و پاداش خود را بخواهد و اگر چنین نمی‌کرد و این سنت را بجا نمی‌آورد، به دستور پادشاه او را مجازات می‌کردند تا از آن پس آیین کشور را آسان‌نگیرد و قانون را تحقیر نکند.^۳

آیین پادشاهان ساسانی از جمله اردشیر بابکان، بهرام گور و انوشروان در آغاز چنین بود که پوشیدنی‌های گران‌بهای خود در خزانه را می‌بخشیدند و آن را به نزدیکان خویش و سپس بر اساس رتبه و طبقه به دیگر مردم عطا می‌فرمودند و چنین می‌گفتند که چون زمستان فرارسد، پادشاه از جامه‌های تابستانی بی‌نیاز است و در فصل تابستان نیازی به لباس‌های زمستانی ندارد و درخور مقام پادشاهان نبود که چون مردم عادی، جامه‌هایشان را انبار کنند و از بخشیدن آن‌ها دریغ نمایند (جاحظ، ۱۹۱۴: ۱۴۹).

۵-۱-۱. بزرگداشت بخشنده

جاحظ پادشاهان ایرانی را در این فضیلت منحصر دانسته است که شخص بخشنده را مورد احترام و بزرگداشت قرار می‌دادند. آن‌ها هیچ‌یک از افراد خاص و عام را از سپاسگزاری نسبت به کسانی که بر آن‌ها بخششی داشته بودند، منع نمی‌کردند، هرچند آن نیکوکار با ایشان دشمنی داشت و یا پادشاه بر او خشمگین بود؛ پادشاهان ایران خود نیز ایشان را تأیید می‌کردند و سپاسگزار را به وفاداری تشویق می‌کردند، تا آنجا که تقدیرکننده را به پاس وفاداشتن خلعت می‌دادند.^۴ این مطلب نشانگر آن است که بخشندگی تا چه اندازه نزد آنان ارزشمند بوده است و مردم را به تکریم شخص بخشنده تشویق می‌کردند، تا جایی که به مردمی که مورد بخشش و انعام بخشندگان قرار گرفته و سپاسگزار آن بخشش بودند نیز به پاس این قدردانی، خلعت می‌دادند.

۶. پادشاهان پرده‌نشین

آیین پادشاهان ساسانی، از اردشیر، سردودمان ساسانیان تا آخرین آن‌ها یزدگرد، چنین بود که در مجالس خوشگذرانی و مستی شاه، آشکارا نمی‌نشستند و فاصله لازم بین شاه با نزدیکان و درباریان رعایت و پادشاه با قرارگرفتن در پرده‌هایی از دیگران جدا می‌شد زیرا پادشاه به علت دارا بودن قداست، شایسته نبود که در انظار عمومی و بدون پرده و واسطه‌ای بین او دیگران به عیش و نوش و... بپردازد. به همین خاطر همواره بین پادشاه و دیگران پرده‌هایی حائل می‌شد که کسی بدون اذن پادشاه حق گذر از آن را نداشت.^۵

از آنجاکه منصب پرده‌داری یکی از منصب‌های مهم دربار ساسانی بود، آن‌ها شخصی را مأمور ساماندهی به مجالس کرده بودند که از آن پرده نگهبانی می‌کرد؛ پرده‌دار را «خرم‌باش» نام نهاده بودند. وی بدان هنگام که پادشاه بار می‌داد و به امور کشور می‌پرداخت یا با ندیمان خود می‌نشست، به یکی از درباریان دستور می‌کرد تا با بانگی بلند که همه

بتوانند بشنوند، این جمله را اعلام کند: «ای زبان بیندیش از آنکه سرت به باد رود! و بنگر که در پیشگاه پادشاه پادشاهان باریافته‌ای.»

۷. پاسخ‌گویی به نیاز مردم در زمان صحت عقل و فراخی اندیشه

چنانکه پیش‌تر نیز بیان گردید، پادشاهان ساسانی در پرده و با فاصله از ندیمان و درباریان بودند و هیچ‌کس در زمان مستی و خوشگذرانی آنان، حق عرضه کردن درخواست و نیازهایش را نداشت و این آیین برقرار بود تا آنکه پادشاهی به اردوان سردار رسید. او منشوری تدوین کرد بر این اساس که هرکس درخواستی دارد، بر برگ‌های بنویسد و قبل از آغاز مجلس خوشگذرانی بر او عرضه کند تا پیش از آنکه مشغول کارهای خود شود و اندیشه‌اش به‌جایی دیگر معطوف گردد، به درخواستش نظر افکند و نیازش را برطرف سازد. اردوان نخستین پادشاهی بود که این آیین را برقرار نمود، یعنی به مردم اجازه داد تا خواسته‌های خود را بدون واسطه به او منتقل کنند و نیازمندان را محروم نمی‌کرد.^۶ جاحظ این اقدام اردوان را می‌ستاید و به خاطر این کارش او را پادشاهی بخشنده و باتدبیر می‌داند اما بهرام‌گور را که برخلاف اردوان عمل کرده بود، سرزنش می‌کند چرا که او به پرده‌دار خود سپرد تا خواسته‌های مردم را در هنگام مستی بر او عرضه کنند و دستور می‌داد که نامه‌ها و درخواست‌هایی که از طرف مردم به سوی دربارش روانه می‌شد، بدون اینکه بر آن‌ها نظری بیفکنند، برآورده سازند. اما چنین نبود که هر کس هر خواسته‌ای داشته باشد، بدون بررسی‌های لازم، برآورده سازند بلکه اگر کسی چیزی فراتر از حد خود می‌خواست، او را نادان می‌شناختند و نیازش را برآورده نمی‌کردند.^۷

۸. دیدگاه جاحظ درباره شاهان ایرانی

جاحظ در جای‌جای کتابش درباره آیین‌های مختلف شاهان ساسانی سخن می‌گوید؛ اسامی شاهانی چون اردشیر بابکان، انوشیروان، بهرام، یزدگرد و... در کتابش، بسیار به چشم می‌خورد؛ بهرام، یکی از پادشاهان ساسانی است که از نظر جاحظ، نسبت به دیگر شاهان، کفایت لازم را در انجام امور کشورداری ندارد، چراکه او آیینی را که اردشیر در مورد طبقه‌بندی مراتب نزدیکان و بزرگان استوار ساخته بود، زیر پا نهاد و بین طبقات بزرگ و طبقات فرومایه، جابجایی انجام داد تا جایی که پست‌ترین مطرب را به والاترین رتبه رسانید و بزرگان را در جایگاه‌های پست و بی‌ارزش گمارد. این روند ادامه داشت تا زمانی که خسرو

انوشیروان به تخت نشست و او دوباره آیین اردشیر را برقرار ساخت و هر کس را بر اساس مقامش در طبقه خود قرار داد. (جاحظ، ۱۹۱۴: ۲۶)

جاحظ، اردشیر بابکان را به واسطه داناییش می‌ستاید و او را پادشاهی بی‌نظیر می‌داند زیرا که بر تمام امور کشور دانا بود و چنین درباره او گفته‌اند که به هر بامداد می‌دانست که شب گذشته در شهر او از خیر و شر، چه روی داده است و همواره از اوضاع و احوال و دیدگاه‌های مردمش آگاه بود.^۸ از این رو عده‌ای از مردم چنین می‌پنداشتند که شبانگاه فرشته‌ای از آسمان فرود می‌آید و احوال مردم را به پادشاه می‌گوید. اما از دیدگاه جاحظ در واقع همه این آگاهی‌ها از بیداری فکر و توجه او نسبت به امور ملت پدید آمده که او را بر آن داشته بود که از همه امور کشور آگاه باشد و چنین گفته‌اند که هیچ خسروی مانند اردشیر نبوده است که پادشاهان دیگر از وی بترسند و بر خود و اعمال خود بیندیشند (جاحظ، ۱۹۱۴: ۲۲۰).

جاحظ در هنگام نام بردن از یزدگرد او را متصف به صفت گناهگار (یزدجرد الأثیم) می‌کند (همان: ۱۱۸، ۲ بار در ۱۶۳). چرا که یزدگرد این سنت ساسانیان را که مردم می‌توانستند از پادشاه تظلم‌خواهی و شکایت کنند، تغییر داد و به ظلم بر مردم پرداخت.^۹ به عقیده او، یزدگرد آیین ساسانیان را دگرگون کرد و جهان را به تباهی گرفت و بر مردم ستم کرد و عرصه را بر آنان تنگ کرد؛ او در نهایت بر اساس داستان چگونگی مرگ یزدگرد، عاقبت پادشاه ظالم را نابودی به دست نیروهای غیبی می‌داند و آن مربوط است به روزی که یزدگرد در ایوان نشسته بود که اسبی بر او وارد می‌شود و هیچ‌کس توانایی مقابله با آن اسب را ندارد تا آنکه یزدگرد دستور می‌دهد آن را آزاد بگذارند و اسب به آرامی به سمت او می‌آید و یزدگرد بر آن سوار شده و وقتی پایین می‌آید اسب با لگدی به شکمش او را به قتل می‌رساند.^{۱۰}

۹. لزوم اجرای قانون و عدالت

در اکثر منابعی که تاکنون به دست ما رسیده است عدالت یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ایرانیان است؛ جاحظ نیز به این خصلت ممتاز ایرانیان پرداخته و پادشاهان ایرانی را حاکمانی عادل دانسته است. به‌عنوان نمونه می‌توان به عدالت آنان در بخشیدن جوایز اشاره کرد که مأموری خاص را برای انجام این کار گمارده بودند تا به نیازمندان پاسخ گویند و در حقیقت این نشانی از اندیشه بیدار پادشاهان ساسانی بوده است که موجب جاودانه ماندن نام نیکشان در پهنه گیتی شده است (همان: ۲۲). جاحظ در این باره این داستان را نقل کرده

است که قباد فرمان قتل مردی را صادر کرد که از قوانین کشور سرپیچی کرده بود، همسایه آن مرد بر سر پیکر او ایستاده و مشغول ذکر نیکی‌ها و بخشندگی‌های او بود که مأموران حکومتی وی را به جرم مرثیه‌سرایی بر سر جنازه دشمن پادشاه زندانی کردند اما هنگامی که قباد از این ماجرا باخبر شد دستور داد که او را آزاد کنند و در زیر آن خبر چنین تویح کرد: ^{۱۱} «به چنین شخصی که حرمت دوستی و بخشش را نگاه داشته، نیکی کنید و جایگاه او را بلند گردانید و بر پاداش او بیفزایید.»

۹-۱. برابری همگان در برابر قانون

بر اساس باورهای ایرانیان قدیم، ماندگاری و بقای حکومت بدون عدالت ممکن نیست چنانکه در عهد اردشیر نیز به این موضوع اشاره شده است: «لا ملک إلا برجال، و لارجال إلا بمال، و لامال إلا بعمارة، و لاعمارة إلا بعدل» (القرطبی، د.ت: ۳۲۴/۱؛ الزمخشری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۳۹۳؛ الثعالی، ۲۰۰۳: ۹۸؛ الآبی، ۱۹۸۵، ج ۴: ۲۳۳) از جمله نکات جالب کتاب تاج که جاحظ به آن اشاره کرده است، لزوم اجرای قانون حتی در مورد پادشاه است. یکی از آیین‌های آن روزگار چنین بوده است که پادشاه روزی را در عید نوروز به نشستن در برابر عامه مردم اختصاص می‌داد و از بزرگ موبدان و دبیران درخواست می‌کرد که در میان مردم جار بزنند تا کسانی که از پادشاه متظلم هستند حاضر شوند، آنگاه شاهنشاه در پیشگاه خداوند در یک مجلسی حاضر می‌شد و کسانی که مورد ظلم او قرار گرفته بودند به دادخواهی برمی‌خاستند زیرا که پادشاه بر این باور بود که هیچ گناهی از گناه پادشاه بدتر نیست و پادشاهان از جانب خداوند گمارده شده‌اند تا رسم ستم براندازند و اگر خود ستم کنند، برای دیگران، ویران کردن آتشکده‌ها و نبش قبر مردگان و دزدیدن کفن‌هایشان آسان خواهد شد. پس از آن قاضی به قضاوت می‌نشست و اگر حق با مدعی بود قاضی به حکم قانون پادشاه را مؤاخذه می‌کرد و اگر ادعای مدعی باطل بود، زندانی می‌شد؛ پادشاه در حضور موبد چنین می‌گفت: «و تو ای موبد! بدان که اگر امروز به گناه قضاوت نشست باشی فردا در برابر عدل خدای خواهی نشستن. چو، اگر امروز جانب خدای بداری، فردای خدا جانب تو بدارد و اگر جانب پادشاه را به ناحق داشته باشی از تو نگذرد و این گناه بر تو بگیرد.»^{۱۲} در سخنان پادشاهان پیشین ایرانی نیز به این موضوع اشاره شده است که قاضی نیز باید همواره در صدور احکام خود عدالت پیشه کند حتی اگر در مقابل او پادشاه ایستاده باشد و گفته شده است که قاضی ستمگر مخالف عدالت است و باوجود ستم در قضاوت، امیدی به اصلاح امور نمی‌رود؛

انوشروان می‌گوید: «ما عدل من جارت قضاته، ولا صلح من فسدت کفائه» (الزمخشری، ۱۴۱۲، ۱۸۴/۵).

هدف پادشاه از نشستن در جایگاه متهمان این بود که می‌گفت: من از خود آغاز کردم تا دگران خامی نکنند و از من ستمی نبینند که آن را بهانه سازند و اکنون سزاوار است هر کس حقی به گردن خود دارد، ادا کند و دشمن خویشتن را با صلح و آشتی، خوشنود سازد.^{۱۳} اردشیر نیز، شاه عادل را رستگار و شاه ستمکار را در معرض نابودی می‌داند: «العادل فائز، والمعترف علی سبیل الهلکة» (ابن منقذ، ۱۳۵۴: ۴۳۹) و به این ترتیب این حقیقت آشکار می‌گشت که همه در برابر قانون یکسانند و تفاوتی بین نزدیکان پادشاه و رعیت او نیست.^{۱۴} اما یزدگرد این آیین ساسانیان را زیر پا نهاد، چنانکه گفته است: رعیت را چه حق که از چوپان تظلم کند و فرومایگان را چه ارج که با بزرگان قیاس شوند و کهتران را چه رسیده است که به ناحق با مهتران برابر نشینند؟^{۱۵}

۱۰. آیین رخصت به باریافتگان بزم‌های شبانه

همان‌گونه که بار یافتن در محضر پادشاه نیازمند اذن ورود و انجام دادن آداب خاصی بود، خارج شدن از محضر او نیز تابع آیین و رسوم خاصی بود زیرا گرفتن اذن خروج، نشانه ادب بود که همه باریافتگان ملزم به رعایت آن بودند؛ بنابراین هر یک از پادشاهان ساسانی روشی خاص برای رخصت دادن به باریافتگان مجالس خوشگذرانی شبانه داشتند. جاحظ نیز به بیان این آداب پرداخته است؛ هرگاه پادشاه خمیازه می‌کشد و یا بادبزنی خود را بر زمین می‌نهد و یا پاهایش را دراز می‌کند و یا دراز می‌کشد و... از محضرش برمی‌خاستند و به این ترتیب مجلس خوشگذرانی شبانه پایان می‌یافت. یزدگرد بزه‌گر روی به انجمن کرده، می‌گفت: «شب بشد»^{۱۶} بهرام گور شب‌نشینان را می‌گفت «خُرم خُفتار» و شب‌نشینان با این جمله می‌دانستند که اذن خروج به آنان داده شده است.^{۱۷} رسم قباد ساسانی چنین بود که به جانب آسمان سر بلند کرده و به این ترتیب همگان از مجلس برمی‌خاستند.^{۱۸} رسم شاپور چنین بود که می‌گفت: «بس است ای آدمی»^{۱۹} انوشیروان می‌گفت «روشن دیدار» و همگان برمی‌خاستند.^{۲۰}

۱۱. آداب پادشاهان ساسانی در خوراک و پوشاک و استعمال عطر

جاحظ درباره آداب نوشیدن شراب نزد پادشاهان ساسانی می‌گوید که ایشان هر سه روز یک بار به سور می‌نشستند، به جز بهرام گور، اردوان سردار و شاپور که همواره به می‌خواری

مشغول می‌شدند.^{۲۱} وی درباره آداب لباس پوشیدن آن‌ها نیز توضیحاتی داده است که هر یک از پادشاهان رسم خاصی داشته‌اند؛ برخی از ایشان جامه جدید را جز به یک روز نپوشیده و برخی دیگر نیز پیراهنی را چندان پوشیده‌اند که از رونق افتاده است. اردشیر بابکان، یزدگرد، بهرام، خسرو انوشیروان و قباد، پیراهنی را که سه بار شسته شده بود، برای خلعت دادن کنار می‌گذاشتند و این نوع خلعت‌ها به هر کس داده نمی‌شد، بلکه پسران پادشاه، عموها، پسرعموها و برادرزاده‌ها بودند که چنین عنایتی به آن‌ها تعلق می‌گرفت و جامه‌ای که با تن پادشاه تماس یافته بود، هرگز به دوران نمی‌بخشیدند.^{۲۲}

در زمینه آداب استعمال عطر نیز در کتاب تاج به ذکر توضیحاتی پرداخته شده است. اخلاق پادشاهان در استعمال عطر و بوی خوش با هم متفاوت است؛ برخی از آن‌ها موی خود را با روغن گل معطر می‌کردند و تا زمانی که بوی آن به کلی از بین نمی‌رفت هرگز عطری دیگر به کار نمی‌بردند. برخی دیگر نیز تن خود را همه روزه با گلاب می‌شستند؛ اما اردشیر بابکان، قباد، خسرو پرویز و انوشیروان از جمله پادشاهانی بودند که تا هنگامی که بوی عطر از جامه آن‌ها برمی‌خاست، به هیچ‌گونه عطری دست نمی‌بردند.^{۲۳}

۱۲. حکمت‌ها و سخنان شاهان ساسانی

جاحظ در جاهای مختلفی از کتابش به بیان پندها و حکمت‌ها و سخنانی ارزشمند از شاهان ساسانی پرداخته است. به‌عنوان نمونه چنین بیان داشته است که پادشاهان را درخور است که در مجازات بد، زیاده‌روی نکنند و هر گنه‌کاری را به‌اندازه گناهش مجازات کنند زیرا که از جهت دین و عرف مجازات دارای حد و حدودی است و آن‌کس که از مجرمی درگذرد، به ناچار باعث عقوبت بی‌گناهی شده است و این هر دو پسندیده نیست زیرا که مجازات نکردن گناهکار چنان است که بی‌گناهی را عقوبت کردن و میان این دو فرقی نیست.^{۲۴} پس برای اینکه پادشاه جانب عدالت را نگه دارد و بی‌گناهی را بی‌سبب عقوبت نکند لازم است تمام تلاش خود را به کار گیرد تا خداوند نیز از او خوشنود گردد. سعدی نیز در این باره می‌گوید:

زمین شوره سنبل برنیارد در او تخم و عمل ضایع مگردان
نکویی با بدان کردن چنان است که بد کردن به‌جای نیک‌مردان
(سعدی، ۱۳۸۹: ۲۷۰)

درجایی دیگر درباره آداب نشستن نزدیکان در مجلس پادشاه و لزوم قرار گرفتن هر یک از درباریان در طبقه و جایگاه خود چنین می‌گوید: «فإن لكل طبقة رأساً و ذنباً» (جاحظ، ۱۹۱۴:

۵۰. از آنجایی که هر طبقه‌ای را شخص اولی و فرد آخری است، سزاوار آن است که ترتیب نشستن را رعایت کنند و نخست آن کس بنشینند که برتر آن گروه است.

از دیگر سخنان حکیمانه پادشاهان ایرانی، سخن آنان درباره‌ی دوری گزیدن از طمع و آز است که می‌گویند. «گذشتگان ما» می‌گفتند: هر کس در برابر چشم پادشاهان به خوراکی آزمندی کند، به دارایی رعایا و توده مردم و آن‌ها که ضعیف‌ترند، بیشتر آزمندی خواهد کرد.^{۲۵} در جایی دیگر جاحظ به بیان سخنی از جارود درباره‌ی دوری از خلق و خوی بد می‌پردازد و اخلاق بد آدمی را مایه‌ی تباهی کردارش برمی‌شمرد، همچون سرکه که باعث فساد عسل می‌گردد.^{۲۶} از دیگر سخنان حکیمانه‌ای که جاحظ به بیان آن پرداخته است این است که «به امید نوشدارو نتوان زهر نوشیدن.» او به بیان این معنی در قالبی دیگر پرداخته و گفته است: «لأنه لا یأمن أن یتلف نفساً، وهو یجد إلی حیاتها سبیلاً.» (جاحظ، ۱۹۱۴: ۴) یعنی انسان نباید اطمینان داشته باشد که می‌تواند به‌آسانی زیاده‌روی‌اش را چاره کند، زیرا همیشه رهایی از این قبیل مخاطرات به آسانی ممکن نیست.

جاحظ درجایی دیگر سخنی از اردشیر بابکان را آورده است که از هم‌نشینی پادشاه با انسان‌های سبک‌مغز بر حذر می‌دارد زیرا همان‌گونه که آدمی در اثر هم‌نشینی با خردمندان، بزرگی می‌بیند، نشستن با فرومایگان موجب تباهی او می‌شود، چنان‌که باد اگر از جانب گلزار دمیدن گیرد، بوی خوش می‌آورد و به تن‌ها جان می‌بخشد و چون بر پلیدی‌ها بدمد و به مشام آدمی برسد، موجب تنگی نفس در سینه می‌شود.^{۲۷}

لال بودن به از بیهوده گفتن؛ جاحظ حکایتی از شیرویه نقل می‌کند و آن مربوط است به روزی که مردی به بدگویی از پدرش پرویز پرداخت و به او گفت: «خدا را سپاس که پرویز را با داستان تو از میان برد و تو را که شایسته‌تری به حکومت رساند و ساسانیان را از ظلم و بخل و کینه‌رهایی بخشید زیرا پرویز کسی بود که مردم را خوار می‌کرد و با پیروی از هوای نفسش حکومت می‌راند. شیرویه او را به نزد خود فراخواند و به او گفت: دارایی تو در زمان زندگی پرویز چه مقدار بوده است؟ آیا امروز چیزی به دارایی‌ات افزوده گشته است؟ او پاسخ گفت: چیزی بر من اضافه نگشته است. شیرویه پاسخ گفت: پس چرا پرویز را رها کردی زیرا آن‌طور که من متوجه شدم به‌وسیله او زندگی آسوده‌ای داشتی؟ رعیت را سزاوار نیست که درباره‌ی پادشاهان خود بدگویی کنند پس دستور داد تا زبانش را از بیخ ببرند و گفت که این سخن درست است که: لال بودن به از بیهوده‌گویی.»^{۲۸} سعدی نیز می‌گوید:

حذر کن ز نادان ده‌مرده گوی چو دانا یکی گوی و پرورده گوی
 ... از آن مرد دانا دهان دوخته‌ست که بیند که شمع از زبان سوخته‌ست
 (سعدی، ۱۳۸۶: ۱۳۱)

۱۳. نتیجه

- یکی از آیین‌های شاهان ساسانی این بود که کسی را که هدیه‌ای به آنان ارزانی داشته بود را ملزم می‌ساختند که در هنگام تنگدستی و سختی، از دیوان و بزرگان کمک بخواهد و در غیر این صورت به خاطر نادیده گرفتن قانون و آیین کشور مجازات می‌شد.
- پرده‌نشینی از تشریفات دربار شاهان ساسانی به شمار می‌رفت و این آیین آنقدر بااهمیت بود که شخصی تحت عنوان پرده‌دار یا سنکبان مأمور اجرای آن بود.
- دیدگاه کلی جاحظ نسبت به شاهان ساسانی چنین است که آنان را شاهانی بخشنده و باکفایت و دارای تدبیر لازم برای امور کشورداری می‌داند. وی اردشیر بابکان را به خاطر دانایی و آگاهی از احوال و امورات مردم پادشاهی بی‌همتا می‌داند. او دربارهٔ انوشیروان نیز چنین نظری دارد و او را پادشاهی لایق و باکفایت می‌داند. وی از یزدگرد نیز با صفت گناهکار نام می‌برد زیرا که بر مردمش ظلم و ستم می‌کرد. از نظر جاحظ، اردوان سردار، پادشاهی باکفایت و بخشنده بود و او را به‌واسطهٔ تدبیرش در پرداختن به امور و درخواست‌های مردم قبل از آغاز مجالس عیش و نوش و در زمان صحت عقل می‌ستاید. اما وی بهرام را نکوهش می‌کند و او را به علت اقداماتی که باعث تنزل مقام بزرگان شد و افراد پست را بر جای آن‌ها قرار داد، پادشاهی بی‌تدبیر و ناتوان می‌داند.
- جاحظ، همواره به این موضوع اشاره دارد که عرب‌ها، آیین کشورداری، فرهنگ و آداب و رسوم را از ایرانیان به ارث برده‌اند که این مساله نشان از دیدگاه‌های بی‌طرفانه و افق دید بلند اوست.

پینوشت

۱. تمامی شواهد عربی ذکر شده در این نوشتار از کتاب «تاج فی أخلاق الملوک» (جاحظ، ۱۹۱۴م) گرفته شده است.
۲. «... إلا أن فی النیروز أحوالاً لیست فی المهرجان؛ فمنها استقبال السنة، وافتتاح الخراج، وتولية العمال، والاستبدال، وضرب الدراهم والدنانیر، وتدکية بیوت النیران، وصب الماء، وتقريب القریان، وإشادة البنیان، وما أشبه ذلك. فهذه فضیلة النیروز علی المهرجان» (جاحظ، ۱۹۱۴: ۱۴۶).

٣. «وكان من تقدمت له هدية في النيروز والمهرجان، صغرت أم كبرت، كثرت أم قلت، ثم لم يخرج له من الملك صلة عند نائبه تنويه أو حق يلزمه، فعليه أن يأتي ديوان الملك ويذكر بنفسه، وأن يغفل عن إحياء السنة ولزوم الشريعة. وإن غفل عن أمره بعارض يحدث، فإن ترك ذلك على عمد، فمن سنة الملك أن يجرمه أرزاقه لسته أشهر، وأن يدفعها إلى عدو، إن كان له. إذ أتى شيئاً فيه شين على الملك، وضعة في المملكة» (همان: ١٤٩).
٤. «وكانت ملوك الأعاجم كلها، أولها وآخرها، لا تمنع أحداً من خاصتها وعامتها شكر من أنعم عليها أو على أحد منها، وتقريظه وذكر نعمه وإحسانه، وإن كانت الشريعة قد قتلتها، والملك قد سخط عليه. بل كانوا يعرفون فضيلة من ظهر ذلك منه، ويأمرون بصلته وتعهده» (همان: ١٠٣).
٥. «الستار بين ملوك الأعاجم كلها من لدن أردشير بن بابك إلى يزدجرد تحتجب عن الندماء بستارة، فكان يكون بينه وبين أول الطبقات عشرون ذراعاً لأن الستارة من الملك على عشرة أذرع، والستارة من الطبقة الأولى على عشرة أذرع» (همان: ٢٧).
٦. «فكان يقول: من كانت له منكم حاجة، فليكتبها في رقعة، وليرفعها قبل شغلي، فأفهم ما فيها، ويخرج إليه أمري، وعقلي صحيح، وفكري جامع. فمن سأل، في غير هذا الوقت، حاجة، ضربت عنقه، وهو أول من فتح هذا. وكان لا يرد سائلاً، ولا يعطي مبتدئاً» (همان: ٢٧).
٧. «فكان يقول للندماء: إذا رأيتوني قد طربت، وخرجت من باب الجدد إلى باب الهزل، فسلوا حوائجكم» (همان: ٢٨).
٨. «يقال إنه كان يصبح فيعلم كل شيء بات عليه من كان في قصبه دار مملكته من خير أو شر، ويسمي فيعلم كل شيء وأصبحوا عليه. فكان متى شاء قال لأرفعهم وأوضعهم: كان عندك في هذه الليلة كيت وكيت» (همان: ١٦٨-١٦٧).
٩. «وقال: ليس للرعية أن تنتصب من الراعي، ولا للسوقة أن تتظلم من الملوك، ولا للوضع أن يساوي الرفيع في حق ولا باطل» (همان: ١٦٣).
١٠. «فقال الفرس: هذا ملك من الملائكة، جعله الله في صورة فرس، فبعثه لقتل يزدجرد، لما ظلم الرعية، وعاش في الأرض.»
١١. «فوقع قباد: يحسن إلى هذا الذي شكر حسناً فعل به، وترفع مرتبته، ويزاد في عطائه» (همان: ٢٣).
١٢. «فيقول له: أيها الموبد، إنه ما من ذنب أعظم عند الله من ذنب الملوك! وإنما حولها الله تعالى رعاياها لتدفع عنها الظلم، وتذب عنه بيضة الملك جور الجائرين، وظلم الظالمين...» (همان: ١٦٠).
١٣. «وقال: إني لم أبدأ بنفسي فأنصف منها إلا لئلا يطمع طامع في حيفي. فمن كان قبله حق، فليخرج إلى خصمه منه، إما بصلح وإما بغيره» (همان: ١٦٣).
١٤. «فكان أقرب الناس إلى الملك في الحق كأبعدهم، وأقواهم كأضعفهم» (همان: ١٦٣).
١٥. «وقال: ليس للرعية أن تنتصب من الراعي، ولا للسوقة أن تتظلم من الملوك، ولا للوضع أن يساوي الرفيع في حق ولا باطل» (همان: ١٦٣).
١٦. «وكان يزدجرد الأثيم إذا قال: شب بشد، قام سماره.»

١٧. «وكان بھرام جور إذا قال: خرم خفتار، قام سمارة.»
١٨. «وكان قباد إذا رفع رأسه إلى السماء، قام سمارة.»
١٩. «وكان سابور إذا قال: حسبك يا إنسان، قام سمارة.»
٢٠. «وكان أنوشروان إذا قال: قرت أعينكم قام سمارة» (همان: ١٢٠-١١٩).
٢١. «وكانت الملوك الماضية من الأكاسرة تشرب في كل ثلاثة أيام يوماً، إلا بھرام جور والأردوان الأحمر وسابور؛ فإنهم كانوا يدمنون الشرب في كل يوم» (همان: ١٥١).
٢٢. «فأما أردشير بن بابك، ويزدجرد، وبھرام، وكسرى أبرويز، وكسرى أنوشروان، وقباد، فإنهم كانوا يلبسون القميص، ويغسل لهم، ثم يلبسونه ويغسل لهم. فإذا غسل ثلاث عركات لم يغسل بعدها، وجعل في الخلع التي تخلع على الولد والقرابات والعلم وابن العم والأخ وابن الأخ. ولم يكونوا يخلعون ما قد لبسوه إلا على القرابات من أهل بيت المملكة خاصة، لا يجاوزونهم إلى غيرهم» (همان: ١٥٤).
٢٣. «فأما من كان لا يمس طيباً ما دام يجد عبق الطيب في ثيابه: فأردشير بن بابك، وقباد بن فيروز بن يزدجرد، وكسرى ابرويز، وكسرى أنوشروان» (همان: ١٥٥).
٢٤. «فمن ترك العقوبة في موضعها، فبالحرى أن يعاقب من لا ذنب له. وليس بين ترك العقوبة، إذا وجبت، وعقوبة من لا ذنب له، فرق. وإنما وضع الله الملوك بهذه المواضع الرفيعة، ليقوموا كل ميل، ويدعموا كل إقامة» (همان: ٤٤).
٢٥. «من شره بين يدي الملك إلى الطعام، كان إلى أموال الرعية والسوقة والوضعاء أشد شرهاً» (همان: ١٤).
٢٦. «والجارود هذا هو الذي قال: سوء الخلق يفسد العمل، كما يفسد الخل العسل» (همان: ١٨).
٢٧. «وكان أردشير يقول: ما شيء أضر على نفس ملك من معاشره سخيف، أو مخاطبة وضيع؛ لأنه كما أن النفس تصلح على مخاطبة الشريف الأديب الحسيب، كذلك تفسد بمعاشره الدينء الحسيس حتى يقدح ذلك فيها، ويزيلها عن فضيلتها؛ وكما أن الريح إذا مرت بطيب، حملت طيباً تحيا به النفس، وتقوى به جوارحها، كذلك إذا مرت بالنتن، فحملته، أملت له النفس، وأضر بأعلاقتها أضراراً تاماً» (همان: ٢٢).
٢٨. «... فأمر أن ينزع لسانه من قفاه، وقال: بحق ما يقال: إن الخرس خير من البيان فيما لا يجب» (همان: ١١٠).

منابع

- ابن منقذ، أسامة (١٣٥٤)، *لباب الآداب*، تحقيق احمد محمد شاکر، القاهرة: مكتبة لويس سركيس.
- الآبي، أبي سعد (١٩٩٠)، منصور بن الحسين، نثر الدرر، تحقيق منير محمد المدني، مراجعة دكتور حسين نصار، الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- پزشک، منوچهر (١٣٤٧)، *دائرة المعارف بزرگ اسلامى*، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامى، جلد ١٤، صص ٢٣٨-٢٤٢.
- تفضلى، احمد (١٣٧٦)، *تاريخ ادبيات ايران پيش از اسلام*، به كوشش ژاله آموزگار، تهران: سخن.
- الثعالبي، ابو منصور (٢٠٠٣)، *التمثيل و المحاضرة، تحقيق و شرح و فهرسة الدكتور قصى الحسين*، بيروت: دار و المكتبة الهلال.

- جاحظ، أبو عثمان عمر بن بحر (۱۹۱۴)، *التاج في أخلاق الملوك*، المحقق أحمد زكي باشا، القاهرة: المطبعة الأميرية.
- دانش پژوه، محمد تقی (۱۳۶۷)، *فهرستواره فقه هزار و چهارصد ساله در زبان فارسی*، تهران: علمی و فرهنگی.
- رحمتی، محمد کاظم (۱۳۸۶)، «جاحظ و کتاب التاج منسوب به او»، *آینه میراث*، بهار و تابستان، ش ۳۶ و ۳۷ (علمی-ترویجی)، صص ۳۹۹-۴۱۲.
- روزن، بارون (۱۳۸۲)، «درباره ترجمه خدای نامه»، ترجمه محسن شجاعی و علی بهرامیان، *نامه فرهنگستان*، تهران، ضمیمه شماره ۱۵.
- الزنجشیری، أبو القاسم محمود بن عمر (۱۴۱۲)، *ربیع الأبرار و نصوص الأخبار*، تحقیق عبدالأمیر مهنا، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- سعدی (۱۳۸۹)، *گلستان*، شرح توسط محمد حمید یزدان پرست لاریجانی، اطلاعات.
- القرطبی، الإمام ابو یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر النمري (د.ت)، *مجمعة المجالس و أنس المجالس و شحنة الناهن و الهاجسر*، تحقیق محمد مرسی الخولی.
- محمدی، محمد (۱۳۳۸)، «کتاب التاج للجاحظ و علاقته بكتب تاجنامه في الادب الفارسی الساسانی»، *الدراسات الأدبية*، العدد الأول (الربيع ۱۹۵۹)، ۲۹-۶۷.
- نفسی، سعید (۱۳۳۱)، *تاریخ تمدن ایران ساسانی*، تهران: دانشگاه تهران.
- نوبخت، حبیب الله (۱۳۸۶)، *تاج آیین کشورداری در ایران و اسلام*، تهران: آشیانه کتاب.

References

- Al-Abi, A. S. (1990). *Mansour bin al-Hussein, Nasr al-Durr*. Heyat al-Mesrit al-Amat lel-Kitab. [In Arabic].
- Daneshpajoooh, M. T. (1988). *A Glossary of the 1400-year-old Jurisprudence in Persian Language*. Tehran: Elmi va Farhangi. [In Persian].
- Ibn Munqiz, A. (1935). *Le-Bab al-Adab*. Cairo: Lewis Sarkis School. [In Arabic].
- Jahez (1914). *Al-Taj*. Cairo: Amiriya Press. [In Arabic].
- Muhammadi, M. (1959). The Book Al-Taj by Al-Jahiz and Its Relationship with the Books of Tajnameh of the Sassanid Literature. *Literary Studies*, Issue 1, 29-67. [In Arabic].
- Nafisi, S. (1952). *The History of the Civilization of the Sassanid Iran*. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian].
- Nobakht, H. (2007). *Taj: Ayine Keshvardari dar Iran va Islam*. Tehran: Ashianeh Ketab Publications. [In Persian].
- Pezeshk, M. (1988). Tajnameh. *The Great Islamic Encyclopedia*, Publications of the Great Islamic Encyclopedia Center, Volume 14, 242-238. [In Persian].
- Al-Qurtubi (n.d.). Behjat al-Majalis wa Ans al-Majalis wa Shahz al-Zahen wa al-Hajesar (Investigation by Muhammad Morsi al-Khouli). [In Arabic].
- Rahmati, M. (2007). Jahez and the Book Al-Taj Attributed to Him. *Ayeneh Miras*, spring and summer, No. 36-37, 399-412. [In Persian].
- Rosen, B. (2003). On the Translation of Khodainameh. (M. Shojaei, & A. Bahramian, Trans.) *Nama-i Farhangistan*, Tehran, Appendix 15. [In Persian].
- Saadi (2010). *Golestan*. Ettelaat Publications. [In Persian].

- Tafazoli, A. (1997) *The History of Pre-Islamic Iranian Literature*. Tehran: Sokhan. [In Persian].
- Al-Thaalabi, A. M. (2003). *Representation and Lecture*. Beirut: Al-Hilal. [In Arabic].
- Al-Zamakshari (1992). *Rabi al-Abrar wa Nosoos al-Akhbar*. Beirut: Al-Alamy Press. [In Arabic].